

منابع فراگیری عقیده نزد سلف

تالیف:

عبدالرحمان بن صالح المحمود

استاد سابق عقیده در دانشگاه اسلامی

(امام محمد بن سعود)

عنوان کتاب:	منابع فراگیری عقیده نزد سلف
عنوان اصلی:	مصدر تلقي العقيدة عند السلف
تألیف:	عبدالرحمان بن صالح المحمود
موضوع:	مجموعه عقاید اسلامی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، شوال ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.
www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۱ دانستنی‌ها و درآمد‌های لازم در بیان شیوه اعتقاد
- ۲ تقسیم دین به اصول و فروع
- ۴ انواع مردم در پیروی از قرآن و سنت
- ۷ روش عقلی که همه مفاهیم و روش‌ها را تصحیح می‌کند
- ۹ منابع فراگیری نزد سلف صالح
- ۱۱ اقسام مردم در برابر قرآن و سنت
- ۱۳ نشانه‌های اساسی در استناد و اعتماد بر قرآن و سنت
- ۱۴ فهم و درک صحابه از نصوص بر درک دیگران مقدم است
- ۱۷ اجماع یکی از منابع فراگیری
- ۱۸ عقل موافق با نقل یکی از منابع فراگیری
- ۱۹ فطرت سالم یکی از منابع فراگیری
- ۲۱ روش اهل سنت و الجماعت در عقاید برآمده از قرآن و سنت است
- ۲۹ پرسش‌ها
- ۲۹ ضوابط گفتگو درباره مسائل عقیدتی
- ۳۱ فهم سکولاریست‌ها از نصوص
- ۳۲ رابطه قیاس با منابع تشریح
- ۳۳ حکم کسی که وفات یافته و عقیده صحیح به او نرسیده است

بسمه تعالی

تردیدی نیست که شیوه سلف صالح در دینداری و فهم دین شایسته‌تر و صحیح‌تر و عمیق‌تر و سالم‌تر می‌باشد، زیرا آنان با وحی زیسته‌اند، از این‌رو از همه امت آنان تفسیر قرآن را بهتر می‌دانسته‌اند، آری قرآن و پیامبر به برتری آنان شهادت می‌دهند، بنابراین هیچ کسی حق ندارد برداشت و فهمی که آنان از دین و نصوص داشته‌اند را مورد عیب‌جویی قرار دهد و از علم و دانش آن‌ها خرده بگیرد، و به حق، بعدی‌ها در مقابل آنان چون علف‌های کوچکی هستند که در پائین و کنار نخل‌های سر به فلک کشیده روئیده‌اند.

دانستنی‌ها و درآمدهای لازم در بیان شیوه اعتقاد

ستایش از آن الله متعال است از او یاری می‌جوئیم و از او طلب هدایت می‌کنیم، به راستی هر کسی را که او هایت کند گمراه کننده‌ای نخواهد داشت، و هر کسی را که خداوند گمراه کند هدایتگری نخواهد یافت، و گواهی می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و او انبازی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر اوست.

موضوع سخن ما به یاری خداوند متعال پیرامون شیوه سلف در استدلال و شیوه آنان در فراگیری مفاهیم اعتقادی، خواهد بود.

همه می‌دانید که قضیه ایمان و حکم نمودن به مومن بودن مردم و ورود آن‌ها به دایره اسلام قضیه‌ای بس مهم و اساسی در **حیت** بشریت به شمار می‌آید، چرا چنین نباشد و حال آن‌که خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾﴾ [الذاریات: ۵۶-۵۸]. «و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند. بی‌گمان الله خود روزی‌دهنده و دارای توان و نیروست».

پس خداوند متعال آفریده‌ها را برای پرستش و بندگی نمودن او تعالی آفریده است، و به همین منظور و برای آن‌که اتمام حجت کند پیامبران را مبعوث کرده و کتاب‌ها را نازل فرموده است و راه را برای مردم روشن ساخته است، تا جایی‌که پیامبران علیهم الصلاة والسلام و در رأس آنان خاتم انبیاء محمد بن عبدالله امت‌های خویش بر شاهراهی روشن است رها

کرده‌اند، و از این شاهراه فقط کسانی که هلاکت آن‌ها رقم خورده منحرف می‌شوند.

بنابراین مسئله عقیده و تمسک به آن و در پیش گرفتن راه سلف صالح رحمهم الله تعالی مسئله‌ای اجتهادی نیست که هر کس بخواهد به آن تمسک جوید و هر کسی که نخواهد آن را رها کند، بلکه تمسک به شیوه سلف مسئله‌ای اعتقادی است که زندگی این دنیا انسان را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و در وضعیت او در قیامت که به پیشگاه پروردگارش می‌ایستد نقش اساسی خواهد داشت. و رسول اکرم ﷺ خبر داده است که امت او به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد که جز یک گروه بقیه همه رهسپار دوزخ خواهند شد، و سپس ایشان ﷺ بیان فرموده که آن تنها گروه رستگار جماعت است یعنی گروهی که بر راه و شیوه پیامبر ﷺ و اصحاب او باشد.

و از آن‌جا که قضیه پیروی در مفاهیم اعتقادی از سلف صالح رحمهم الله تعالی قضیه بسیاری مهمی است که باید هر مسلمانی به دنبال آن باشد و به آن تکیه زند.

از این‌رو سخن امشب ما پیرامون توضیح پاره‌ای از نشانه‌های این شیوه خواهد بود. و قبل از پرداختن به شرح و توضیح بعضی از قضایای آن دوست چند مطلب مهم را به عنوان مقدمه بیان کنم:

تقسیم دین به اصول و فروع

اولین مقدمه این است که نزد بسیاری از اهل کلام و فلاسفه منتسب به اسلام و غیره معروف است که دین به دو قسمت یعنی اصول و فروع تقسیم می‌شود، و می‌گویند این قضیه از اصول دین است و فلان قضیه از فروع دین به شمار می‌آید، بنابراین مسائل اعتقادی را از اصول دین قرار می‌دهند و مسائل احکام شرعی را از فروع دین به حساب می‌آورند، و سپس براساس

این تقسیم نتیجه‌گیری‌های متعددی می‌کنند، به عنوان مثال می‌گویند: خطاء در اصول دین ممکن است فرد خاطی را به کفر برساند، اما خطا در فروع او را کافر نمی‌کند و فقط یک خطای اجتهادی به شمار می‌آید.

همچنین از جهت اثبات، فروع را با خبر واحد اثبات می‌کنند، ولی برای اثبات اصول احادیث رسول اکرم ﷺ را کافی نمی‌دانند و فقط احادیث متواتر و دلایل عقلی را طبق شیوه خود در اثبات اصول مورد استفاده قرار می‌دهند.

ما این کسانی که دین را به اصول و فروع تقسیم می‌کنند، در این مورد خلط مبحث عجیبی ارائه می‌دهند، و تردیدی نیست که این تقسیم آن‌ها از نوآوری‌هاست و در زمان پیامبر ﷺ و صحابه و قرن‌های برتر که سلف صالح می‌زیسته‌اند چنین مقوله‌ای نبوده است، به عنوان مثال هر قضیه‌ای که متعلق به ایمان به خدا یا ایمان به پیامبر و روز قیامت و امثال آن باشد را اصول دین می‌شمارند، و هر قضیه‌ای که مرتبط به احکام فروع باشد حتی اگر نماز و زکات و حج و روزه باشد آن را از فروع دین قرار می‌دهند، و مورد اول را مهم می‌شمارند و مورد دوم را اموری فرعی می‌دانند که اهمیتی ندارد،

اما در حقیقت این تقسیم اشتبه بسیار بزرگی است. چون وقتی جبرئیل نزد پیامبر آمد رسول اکرم ﷺ فرمود: این جبرئیل بود نزد شما آمد تا به شما دینتان را بیاموزد، آنچه رسول خدا در این حدیث از آن به عنوان دین خبر داده شامل اسلام به همراه ارکان پنجگانه آن و شامل ایمان به همراه ارکان ششگانه آن می‌باشد، و همچنین احسان را شامل می‌شود که بالاترین جایگاه دین است و آن یعنی (اینکه خداوند متعال را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند) و آن‌ها می‌گویند نماز از فروع دین است، اما تردیدی نیست که از اصول دین می‌باشد، یعنی اقرار و

پذیرفتن نماز اصلی از اصول دین است و هر کسی منکر آن شود به اجماع علما کافر است. و همچنین زکات، و نیز حرمت ربا و شراب و زنا و غیره، همه این‌ها اموری است که از بدیهیات دین می‌باشند، بنابراین از اصول دین به شمار می‌آیند و هر کسی آن را انکار کند و بگوید: خداوند ربا را حرام نکرده، یا بگوید: خداوند شراب را حرام نکرده، یا اینکه بگوید نماز و زکات واجب نیست، قطعاً چنین کسی از دایره اسلام خارج است، پس چگونه می‌توان گفت که این‌ها از فروع دین هستند و از اصول دین نیستند؟! پس وقتی ما می‌گوئیم: شیوه و روش سلف رحمهم الله در اعتقاد مقصود مفاهیم اعتقادی که مردم از آن سخن می‌گویند نیست و بلکه اصول دین را شامل می‌شود، از این‌رو تقسیم درست این قضایا این است که گفته شود به دو نوع تقسیم می‌شوند: خبر و طلب.

نوع اول خبری است یا از خدا و یا از پیامبر ﷺ و یا خبری است از قیامت و یا دیگر اخبار، همه این‌ها اخبار نامیده می‌شود.

نوع دوم طلب یعنی اوامر و نواهی، از قبیل نماز و زکات و حج و غیره که خداوند ما را به انجام دادن آن فرمان داده است، و آنچه خداوند ما را از آن نهی کرده، مانند خوردن ربا و شراب و غیره، پس تقسیم درست و مناسب این دین همین است.

و در این خیر و طلب اصول و فروع وجود دارد، این قضیه‌ای بود که دوست داشتیم به آن اشاره شود.

انواع مردم در پیروی از قرآن و سنت

مسئله دوم: اگر کسی اوضاع مردم را بررسی کند خواهد دید که به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروه اول کسانیند که براساس شیوه و روش حق در ظاهر و باطن از رسول اکرم ﷺ پیروی می‌کنند.

گروه دوم: کسانی‌ند که مخالف این شیوه هستند، و به حکم و امر خدا و پیامبر ﷺ اعتراض می‌کنند، بنابراین در این مقدمه به انواع کسانی‌که به فرمان و حکم و شریعت خداوند اعتراض می‌کنند اشاره می‌کنیم، این افراد به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: کسانی‌ند که براساس - شبهات پوچ و باطل که آن امور قطعی عقلی می‌نامند اعتراض می‌کنند، و حال آن‌که آنچه آن‌ها می‌گویند امور قطعی عقلی نیست بلکه توهمات و خیالاتی بیش نیستند، مانند کسانی‌که اسماء و صفات خداوند متعال و یا کلیت قدرت او و غیره با دلایل کلی انکار می‌کنند، این‌ها از فلاسفه و اهل کلام و غیره هستند.

گروه دوم: کسانی‌ند که به شریعت و امر الهی اعتراض می‌کنند، و این‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: کسانی‌که براساس افکار و قیاس‌های خود که متضمن حلال کردن آنچه خدا حرام کرده یا حرام کردن حلال خدا، و یا اسقاط آنچه او واجب نموده و یا واجب کردن آنچه او تعالی واجب نکرده، می‌گردد، اعتراض می‌کنند، اینان اهل قیاس‌های عقلی فاسدی هستند که خواسته‌اند بوسیله این قیاس‌های فاسد دین را فاسد کنند.

دسته دوم: کسانی‌ند که براساس آنچه ذوق و وجد و خیالات خود به حقایق ایمان و شریعت اعتراض می‌کنند، و صوفی‌ها به این مشهور و معروفند، و معتقدند که این کشف‌ها - که کشف‌های باطلی است - بر حقایق ایمان و شریعت مقدم می‌باشند، و گاهی کارشان به جایی می‌رسد که آنچه را خداوند حلال نموده حرام قرار می‌دهند و آنچه را خداوند حرام کرده حلال می‌شمارند، و این را مقامی از مقام‌های ولایت قرار می‌دهند.

دسته سوم: کسانی‌ند که براساس سیاست‌های ستگرنه‌الی که آن را بر حکم خدا و پیامبر مقدم می‌دارند به شریعت الهی و فرمان او اعتراض

می‌نمایند. همه این دسته‌های مذکور امر و چیزی را بر فرمان خدا و رسول مقدم می‌کنند.

دسته اول وقتی از دیدگاه آن‌ها عقل و نقل تضاد داشته باشد عقل را بر نقل مقدم می‌کنند.

گروه دوم وقتی حدیث با قیاس تعارض داشته باشد قیاس را بر روایت و حدیث مقدم می‌کنند.

گروه سوم وقتی ذوق و وجد و کشف با ظاهر شریعت تعارض داشته باشد ذوق و کشف‌های خود را مقدم می‌کنند.

دسته چهارم که سیاستمداران باشند می‌گویند هرگاه سیاست با شریعت تضادی داشته باشد سیاست را مقدم کنیم، و این سیاست جایزانه است.

گروه سوم کسانی‌اند که به کاره و تقدیر الهی اعتراض می‌کنند، و این‌ها گمراه‌ترین و جاهل‌ترین مردم هستند.

اعتراضاتی که در مطالب گذشته به آن اشاره نمودیم، اعتراضات کسانی است که می‌خواهند مردم را از دین منحرف کنند، و باورها و سفسطه‌ها را جایگزین دین و شریعت الهی کنند، و می‌خواهند مردم را از محقق نمودن و حاکم قرار دادن شریعت الهی رویگردان کنند، و اساس این دیدگاه همان تقسیم دین به اصول و فروع است، از این‌رو می‌گوئیم که ما دین را به اصول و فروع تقسیم نمی‌کنیم بلکه دین همه دین است، و التزام به فرمان خدا و شریعت او و التزام به عقیده درست همه یک شیء واحدی است که همه باید به آن پایبند باشند، و جایز نیست که انسان بر این باور باشد که می‌تواند بخشی از آن را رها کند.

روش عقلی که همه مفاهیم و روش‌ها را تصحیح می‌کند

مسئله سوم در این مقدمه این است که از دیرباز و تاکنون همواره گروهی بوده‌اند که برای خود شیوه و روشی عقلی مقرر کرده‌اند، در قدیم به این روش و متد عقل‌گرا سوفسطائیه گفته می‌شد که بسیاری از صاحبان فلسفه امروزی به آن پایبند هستند و نیز طرز تفکر و اعتقاد بسیاری از تجددگرایان و غیره می‌باشد، و این‌ها می‌گویند در حقیقت حقّ ثابتی وجود ندارد، بلکه هر کسی که به عقیده‌ای معتقد باشد یا سخنی بگوید، گفته‌ او احتمال دارد که حق باشد و بلکه باید حق باشد و این‌ها هر امر ثابتی را انکار می‌کنند و می‌گویند چیز ثابتی در دین خدا نیست، بنابراین در امور بدیهی جدال و مناقشه می‌کنند، و دعا می‌کنند که همه چیز را می‌دانند، و از دیدگاه آنان حق مسئله‌ای نسبی است و چیزی است که هر کسی با چشم خود می‌بیند، و این قضیه را زیاد مطرح می‌کنند و می‌گویند: چرا می‌گوئیم که به مذهب سلف صالح برمی‌گردیم؟ چرا می‌خواهید ما را به آن دوران بازگردانید؟ شرایط متفاوت است و اوضاع فرق می‌کند، و از این‌رو حقایق نیز فرق می‌کند، بنابراین افراد این گروه گمان می‌برند که هر کسی هر عقیده و فکری داشته باشد، می‌تواند عقیده و فکر او صحیح باشد، و بسیاری از سکولاریست‌ها و تجددگرایان و غیره را می‌بینیم که اینگونه فکر می‌کنند و می‌گویند: هر آنچه از سرزمین اسلامی نشأت می‌گیرد اسلامی و حق است و باید آن را تصدیق کرد و باید در آینده زندگی ما روش و شیوه ما قرار گیرد، حتی اگر کفر و شرک و الحاد باشد. و این قضیه را همواره و همیشه مطرح می‌کنند و باید علما و طلاب و دعوت‌گران به راه خدا، متوجه و بیدار باشند، پس قضیه بازگشت به شیوه و روش سلف صالح رحمهم الله تعالی قضیه دین و عقیده است، و مسئله‌ای اجتهادی نیست.

منابع فراگیری نزد سلف صالح

بعد از بیان این سه مقدمه هم‌اکنون می‌پردازیم به شیوه و روش سلف صالح در فراگیری و منبع آن نزد آن‌ها. قرآن و سنت منبع فراگیری مفاهیم اعتقادی و دینی نزد اهل سنت و الجماعت است.

اولین قضیه بدیهی در این موضوع این است که منبع فراگیری نزد اهل سنت و الجماعت قرآن و سنت است، پس قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ منابع اساسی این عقیده می‌باشند، و برای هیچ انسانی که ادعای اسلام و ایمان می‌کند جایز نیست که این دو منبع را مورد عیب‌جویی قرار دهد، یارهایشان کند، چنان‌که دلایل زیدی به این مطلب اشاره دارد، و خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾﴾ [النساء: ۶۵]. «خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آنکه تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند».

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلَةٍ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ ؕ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ [آل عمران: ۷]. «او، ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آیاتش، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب‌اند و برخی دیگر، آیات متشابهند. کسانی که در دل‌هایشان کجی (و میل

به باطل) وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیات متشابه بر می‌آیند؛ حال آنکه کسی جز الله تأویلش را نمی‌داند. حتی دانشمندان توانا و خبیره می‌گویند: ما به آن ایمان داریم؛ همگی از سوی پروردگاران است».

و این دلیلی است بر اینکه هر کسی بر قرآن و سنت تکیه کند و از دایره آن دو بیرون نرود، راه حق را در پیش گرفته است، و هیچ انسانی اختیار ندارد که هر راهی را که می‌خواهد در پیش بگیرد، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾ [البقرة: ۸۵]. «آیا به بخشی از دستورات کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟! بدانید برای آن دسته از شما که چنین کنند، چیزی جز خواری و رسوایی این جهان نیست و روز قیامت گرفتار سخت‌ترین عذاب‌ها می‌شوند».

این در مورد کسانی است که به بخشی از کتاب ایمان می‌آورند و بخشی از آن را ترک می‌کنند.

و در سنت احادیث زیادی در این مورد از رسول اکرم ﷺ نقل شد که بیانگر این است که پیروی از شریعت او واجب است، و خداوند به پیامبر قرآن و همانند آن را داده است و رسول خدا ﷺ از روی امیال و هوای نفس سخن نمی‌گوید بلکه آنچه او می‌گوید وحی است که به او وحی می‌شود.

پس تمسک به قرآن و سنت مسئله‌ای اساسی و مهم است، و منبع اساسی فراگیری اصول و فروع این عقیده می‌باشد، و سلف صالح رحمهم الله کاملاً در برابر قرآن و سنت تسلیم بودند، و وقتی از زهری رضی الله عنه در مورد گفته رسول اکرم ﷺ که می‌فرماید: (هرکسی گریبان چاک کند از ما نیست) پرسیدند؟ امام زهری سخن معروفش را گفت: علم نزد خداست، و بر پیامبر

رساندن و بر ما پذیرفتن است. پس آنچه قرآن و سنت می‌گوید کسی حق ندارد که به دلخواه خود آن را انجام دهد یا ندهد بلکه باید انجام بدهد، و خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶]. «سزاوار هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که چون الله و پیامبرش به کاری حکم دهند، برای آن‌ها در کارشان اختیاری باشد».

پس هیچ کسی اختیاری ندارد، و بلکه گزینه و آنچه باید انتخاب شود همان است که قرآن و سنت می‌گوید، از این‌رو سلف صالح راه قرآن و سنت را در پیش گرفتند، و ما هم اگر می‌خواهیم امت اسلامی به افتخار و عزت گذشته برسد باید راه قرآن و سنت را در پیش بگیریم، و خداوند یاری کردن دینش را تکفل نموده وقتی ما آن را یاد می‌کنیم، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷]. «و پیش از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم؛ پس با نشانه‌های آشکار نزدشان آمدند و آن‌گاه از مجرمان انتقام گرفتیم. و یاری مؤمنان، حقی برعهده‌ی ماست».

و یاری خداوند زمانی تحقق می‌یابد که ما دین او را یاری کنیم، و یاری کردن دین با تمسک به قرآن و سنت انجام می‌شود.

اقسام مردم در برابر قرآن و سنت

مردم در تعامل با این دو منبع - قرآن و سنت - به چند دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول کسانی‌اند که در ظاهر و باطن آن را می‌پذیرند، و هر آنچه قرآن می‌گوید آن در ظاهر و باطن قبول می‌کنند، و این‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند، اهل فقه و فهم و اهل حفظ و روایت. گروه دوم قرآن و سنت را در ظاهر و باطن تکرار می‌کنند، و این‌ها نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند،

دسته‌ای حق را شناخته اما به خاطر حسادت خود ایمان را نمی‌پذیرد، و از پیروی کردن از قرآن و سنت ابا می‌ورزد، گروه دوم پیروان این‌ها هستند. گروه سوم کسانی‌اند که در ظاهر قرآن و سنت را می‌پذیرند اما در باطن آن را رد می‌کنند، و این‌ها منافقان هستند که اعلام می‌دارند که مومن هستند و نمی‌خواهد به جای قرآن و سنت چیزی دیگر باشد، اما در باطن با قرآن و سنت مبارزه می‌کنند، و با دعوتگرانی به قرآن و سنت دعوت می‌دهند مبارزه می‌نمایند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ﴾ [البقره: ۱۴]. «و هنگامی که با مؤمنان، روبرو می‌شوند، می‌گویند: (ما نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم؛ و چون با شیاطین و دوستان گمراهشان، تنها می‌شوند، می‌گویند: ما با شما هستیم و تنها (مؤمنان را) به استهزا و ریشخند می‌گیریم».

گروه چهارم کسانی‌اند که در باطن آن را می‌پذیرند اما در ظاهر آن را انکار می‌کنند، این وضعیت گاهی در بعضی جاه‌ها و در بعضی اوقات برای مستضعفان پیش می‌آید، چنین کسانی نمی‌توانند اسلام را اظهار کنند، و شاید مجبور باشند که بگویند مسلمان نیستند با اینکه در حقیقت مؤمن راستین هستند، و این وضعیت در برهه‌هایی در تاریخ اسلامی ما روی داده است، در اندلس وقتی نصارا به مسلمانان آن‌جا حمله کردند آنان را مجبور کردند که اعلام کنند که مسیحی هستند، و اینجا بود که مسلمین در آن‌جا اظهار نصریت می‌کردند و فرزندان‌شان را به کلیساها می‌بردند و وقتی به خانه‌هایشان باز می‌گشتند در خلوت به فرزندان خود قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ را می‌آموختند، و این مصیبتی بود که امت اسلامی به آن گرفتار آمد و توضیح آن مفصل است.

نشانه‌های اساسی در استند و اعتماد بر قرآن و سنت

باید دانست که اعتماد و تکیه بر قرآن و سنت نشانه‌های اساسی دارد، و نخستین این نشانه‌ها این است که ایمان جز با آن تحقق نمی‌یابد.

دوم اینکه عقل‌های بشری نمی‌تواند خود معارف و دانستنی‌ها را دریابد، پس التزام و اعتماد بر خبر راستین لازم است.

سوم اینکه باید دانست که رسول اکرم ﷺ در همه آنچه از سوی خدا به مردم می‌رساند معصوم است.

چهارم اینکه باید بدانیم که امکان ندارد نصوص قرآن و سنت با یکدیگر در تضاد باشند، و ممکن نیست نصی بیاید و نصی دیگر را نقض کند و برخلاف آن بشد؛ چون همان‌طور که قبلاً گفته شد نصوص قرآن و سنت دو نوع هستند: یا اخبار می‌باشند یا اوامر و نواهی هستند، در خبر دادن اینگونه نیست که نصی با نصی دیگر مخالف باشد، اما اوامر و نواهی احکام شرعی هستند که ممکن است گاهی منسوخ شده باشند، و اجتهاد علما در آن متفاوت است همان‌طور که صحابه در آن اختلاف کرده‌اند و این حکمت خداوند متعال است، اما ممکن نیست که در یک وقت رسول خدا دو سخن متضاد گفته باشد، و بلکه نصی بر امر مشخصی دلالت می‌کند و به آن دستور می‌دهد و بعد از آن خداوند یا پیامبر ﷺ آن را منسوخ می‌کند، اما اینکه دو نص متعارض باشد هیچگاه چنین نمی‌شود.

و در پایان بحث این دو منبع، دوست دارم به طریحی که بعضی از بیماردلان از قبیل سکولاریست‌ها و غیره مطرح می‌کنند اشاره کنم، و نشانه‌های این فکر و طرح هم‌اکنون عرض اندام کرده است، و آن این است که این‌ها پرچم بازگشت به قرآن و سنت را بلند می‌کنند اما بدون بازگشت به فهم سلف از قرآن و سنت، کلمه حقی را می‌گویند و هدفشان از آن بطل است، چون می‌دانند که نمی‌توانند به قرآن و سنت حمله کنند، و نمی‌توانند

عقیده را کاملاً دور بیندازند، چون آن وقت این کارشان ارتدادی بی‌پرده خواهد بود و رسوا خواهند شد، بنابراین به شیوه‌ای دیگر پناه برده‌اند که می‌خواهد از طریق آن شریعت و عقیده ما را نابود کنند.

این اندیشه می‌گوید باید به قرآن و سنت باز گردیم و آن را براساس وضعیت کنونی و معاصر خودمان بفهمیم و به فهم و برداشت سلف و فهم علمای گذشته و اصول و قواعدی که مقرر کرده‌اند توجه نکنیم، و اینگونه ما به قرآن و سنت مراجعه می‌کنیم و مفاهیم آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و به هر نتیجه‌ای که رسیدیم بر آن اتفاق کرده و به همان عمل می‌کنیم. اما کار یعنی اینکه ما از همه تاریخ و سرمایه به جا مانده علمی در فهم قرآن و سنت و توضیحات آن دست بکشیم، و فهم جدیدی را شروع کنیم، و این برداشت و استنباط جدید را چه کسی می‌کند؟ هر کسی که می‌خواهد قرآن و سنت را بفهمد می‌تواند آن را بفهمد و از آن برداشت کند، عالم و جاهل بی‌سواد و ملحد و بی‌دینی که قرآن و سنت را نمی‌تواند همه این‌ها می‌توانند قرآن و سنت را تفسیر کنند، تردیدی نیست که چنین فکری بسیار خطرناک است، و در مطالب بعدی شاید به بخشی از ابعاد آن اشاره کنیم.

فهم و درک صحابه از نصوص بر درک دیگران مقدم است

قضیه دوم در پیوند با منابع فراگیری نزد اهل سنت و الجماعت این است که صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین دین را از پیامبر ﷺ به دیگران رسانده‌اند، از این‌رو درک و برداشت آن‌ها از نصوص بر فهم و برداشت دیگران مقدم است، و این نتیجه قضیه اول است و با آن پیوند محکمی دارد، اصحاب رسول خدا ﷺ برای فهمیدن قرآن و سنت و اجرای آن بیش از همه می‌کوشیدند، بنابراین صحابه در تطبیق و اجرای قرآن و سنت بهترین نمونه بوده‌اند، و آنان ویژگی‌های متعددی داشته‌اند، و یکی از مهم‌ترین آن

ویژگی‌ها جدیت و تلاش آن‌ها در فهمیدن سخنان پیامبر ﷺ بود، تا جایی وقتی یکی از آن‌ها از پیامبر سخنی نقل می‌کند می‌گوید: با گوش‌هایم شنیدم، و به خطر سپردم، و با چشمانم دیدم وقتی رسول اکرم ﷺ این سخن را می‌گفت. همچنین در مورد اشکالاتی که برایشان پیش می‌آمد از رسول اکرم ﷺ می‌پرسیدند، و وقتی ابوهیره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید و گفت: (ای رسول خدا! روز قیامت چه کسی به برخوردار شدن از شفاعت تو از دیگران مقدم‌تر خواهد بود؟ رسول خدا ﷺ به او گفت: می‌دانستم ای اباهریره که هیچ کسی به پرسیدن از این سخن از تو اولی‌تر نخواهد بود، چون علاقه زیاد تو را به فراگیری حدیث می‌بینم) و همچنین صحابه سنت را تکرار می‌کردند، و عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر (ص) اگر چیزی می‌شنید که آن را نمی‌دانست به سنت مراجعه می‌کرد تا آن را بداند، چنان‌که بخاری آمده است.

و انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: (نزد پیامبر ﷺ بودیم و حدیث می‌شنیدیم، وقتی بلند می‌شدیم آن حدیث را برای یکدیگر می‌گفتمیم و تکرار می‌کردیم تا اینکه آن را حفظ می‌نمودیم).

پس صحابه رضی الله عنهم با نهایت جدیت می‌کوشیدند که از رسول خدا فرا بگیرند، و مقصود او را درست بفهمند و آن را اجرا کنند، خواه قرآن بود یا حدیث رسول خدا ﷺ، و خداوند قوت حافظه را به صحابه عنایت کرده بود، و رسول خدا برای بعضی دعا نمود، و آنان رضی الله عنهم در روایت حدیث از رسول خدا ﷺ به شدت احتیاط می‌کردند، و این نزد علمای حدیث معروف است، و نتیجه‌ای که باید به آن برسیم عبرت است از اینکه:

فهم درست قرآن و سنت در قضایای اعتقادی و فروع فهم و برداشت سلف رضی الله عنهم است، و هرگونه فاصله و جدایی از این فهم گمراهی آشکار و گشودن

درهای اندیشه‌های قرامطه و رافضه و عقل‌گراها و فلاسفه و معتزله و تاویل‌کنندگان است. و علمای گذشته و حال سلف بر همین تاکید کرده‌اند - یعنی فهم و مطالب نصوص را باید از سلف رحمهم الله فرا گرفت - حتی امام ابوحامد غزالی که به تصوف و پرداختن به علم کلام معروف است در آخر به حدیث بازگشت. این مرد که کتاب‌هایش معروف است و بدعت‌های زیادی در آن وجود دارد، در آخر عمرش به حدیث و مذهب سلف بازگشت و تاکید کرد که مذهب سلف حق است، و باید هم‌چنین باشد، چون ما باید چند اصل را بپذیریم که عبارتند از:

۱- رسول اکرم ﷺ به آنچه صلاح اوضاع مردم در زندگی دنیا و آخرت وابسته به آن است، را از همه بهتر می‌دانست.

۲- رسول خدا ﷺ همه آنچه را که در رابطه با اصلاح زندگی دنیا و آخرت مردم به او وحی می‌شد همه را بدون آن‌که چیزی را پنهان کند، رسانده است، و ایشان بیش از همه به بهبود یافتن اوضاع مردم و راهنمایی کردن آن‌ها به سوی آنچه دنیا و آخرت آن‌ها را سامکان می‌بخشد، می‌کوشید.

۳- کسانی که همواره همراه ایشان ﷺ بودند، و معانی سخنان ایشان ﷺ را بهتر از دیگران می‌فهمیدند و اسرار آن را درک می‌کردند، صحابه بودند.

۴- غزالی در آخر عمر به این پی برد - صحابه در طول زندگی خود هیچگاه مردم را با تاویل فرا نخواندند، و اگر تاویل از دین می‌بود شب و روز به آن می‌پرداختند، و فرزندان و خانواده خود را به آن فرا می‌خواندند.

پس با توجه این اصول می‌دانیم که حق همان چیزی است که آن‌ها گفته‌اند و راه درست همان است که آنان رفته‌اند.

و این نتیجه تجربه یکی از برجسته‌ترین علمای اهل کلام و تصوف است که بعد از ده‌ها سال تجربه تاکید می‌کند که مذهب سلف حق است و غیر از آن حق نیست، پس آیا نباید عقل‌گراها نظرهای پوچ و قیاس‌های عقلی را وارد دین ما بکنند، تجربه چنین کسانی را درک می‌کنند؟!

اجماع یکی از منابع فراگیری

منبع سوم از منابع فراگیری عقیده اجماع است، و اجماع یعنی آنچه در یکی از زمان‌ها مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند، وقتی بر امری اجماع شد هیچ کسی به هیچ عنوان حق مخالفت با آن را ندارد، شاید کسی بپرسد: آیا مسائلی که مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند زیادند؟ می‌گوئیم: بله، مسائلی که مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند مسائل والضح و مشخصی باشند و علما آن را ذکر کرده‌اند، پس آنچه علما بر آن اجماع کرده‌اند. کسی حق مخالفت با آن را ندارد، چون اجماع علما مبتنی بر قرآن و سنت است، یعنی اجماع آن‌ها از دلیلی نشأت گرفته، از این‌رو کسی حق مخالفت با آن را ندارد، بعضی از اهل کلم اجماع را منحصر در مسائل فروع قرار داده‌اند و در مورد مسائل اصول می‌گویند: اجماع در آن وارد نیست، علت این است که آن‌ها بر این باورند که می‌توان دلایل عقلی را وارد باب عقاید کرد، پس وقتی دلایل عقلی می‌توان وارد آن شود اجماع در آن انجام نمی‌شود و این اشتباه است، چون اجماع خواه بر امور اعتقادی یا امور شرعی باشد اجماع است و کسی حق مخالفت با آن را ندارد، و مسئله اجماع این نظریه را که ما باید به قرآن و سنت مراجعه نکنیم نه به آنچه علما می‌گویند، کاملاً رد می‌کند، و کسانی که چنین باوری دارند در مورد اجماع چه می‌گویند؟ آیا در مورد آنچه سلف بر آن اجماع کرده‌اند می‌گویند آن را کنار می‌گذاریم و اجماع را نقض

می‌کنیم و دیدگاه‌های جدیدی ارائه می‌دهیم؟! این فقط یکی از پیامدهای خطرناک این دیدگاه است.

عقل موافق با نقل یکی از منابع فراگیری

منبع چهارم دلایل عقلی است، باید بدانیم که بسیاری از مردم چنین فکر می‌کنند که مذهب سلف یعنی مراجعه به قرآن و سنت فقط از طریق روایت، و امور عقلی در آن دخالتی ندارد، چنین فکری اشتباه است.

سلف رحمهم الله برای فهمیدن قرآن و سنت به خود قرآن و سنت استفاده می‌کنند، اما نه به این معنی که عقل در این قضیه دخالتی ندارد؛ بلکه آن‌ها می‌گویند اگر در ظاهر عقل و نقل در تعارض قرار گرفتند - که در حقیقت ممکن نیست که در تعارض باشند - باید نقل بر عقل مقدم شود چون نقل سالم‌تر است، و عقل که متکلمان و فلاسفه و غیره ادکا می‌کنند که در امور اعتقادی و دین و ایمان به عنوان منبعی مستقل از آن استفاده می‌شود، در تعریف آن اتفاق نظر ندارند که عقل چیست: آیا عقل غریزه‌ای است که انسان را از حیوان متمایز می‌کند؟ یا عقل علوئیم قطعی است که همه آن را تصدیق می‌کنند مانند اینکه می‌گویند یک نصف دو است و کل از جزء بزرگتر است؟ یا اینکه عقل به علوم نظری گفته می‌شود که با نظر و استدلال به دست می‌آید؟ و عقل نزد این‌ها چیست؟ و در تعریف عقل آن‌ها اختلاف بزرگی دارند، و این اختلاف سبب شده تا دیدگاه‌ها و آرای متضادی در این مورد داشته باشند، از این رو سلف رحمهم الله به عقل نقش مناسب را داده‌اند و عقل را فراتر از جایگاهش قرار نمی‌دهند و همانند این منحرفان آن را مستقل قرار نمی‌دهند و نیز از کسانی نیستند که عقل را کاملاً ملغی بدارند، بلکه عقل را در جایگه درست آن قرار می‌دهند. ابن قتیبہ رحمته اللہ علیہ در کتابش تاویل مختلف الحدیث با بیان گمراهی اینان می‌گوید: با توجه با

ادعای آن‌ها که می‌گویند قیاس را می‌دانند و آلات نظر و فکر را فراهم می‌آورند، باید اختلاف نمی‌کردند همان‌طور که مهندسین و حساب‌گران اختلاف نمی‌کنند چون آلات و ابزار آن‌ها فقط باریک عدد و یک شکل دلالت می‌کند، پس چرا اهل کلام و فلسفه بیش از همه مردم دچار اختلاف هستند، و دو تا از آن‌ها بر امری از امور دین اتفاق ندارند؟! پس اگر عقل در امور دین مستقل باشد، چنین چیزی به انحراف در دین می‌انجامد.

سلف رحمهم الله همان‌طور که در قرآن و سنت آمده به نقلی استند می‌کنند که همراه با دلایل عقلی آمده است، و خداوند متعال مثال‌ها را زده و به ما فرمان داده که از امت‌های گذشته درس بگیریم، چون آن امت‌ها وقتی با فرمان خدا و رسول او ﷺ مخالفت کردند به سرنوشت‌هایی آن‌چنانی گرفتار آمدند، و ما هم اگر کارهای آن‌ها را انجام دهیم و با فرمان خدا و رسول مخالفت کنیم آنچه بر آن‌ها آمده بر ما نیز خواهد آمد. همچنین خداوند متعال دلایل زنده شدن پس از مرگ را با دلایل عقلی بیان کرده، و در این مورد مثال‌هایی زده که برای انسان روشن می‌کند که خداوند متعال برای زنده کردن مرده‌ها تواناست، و مردم باید روزی به سوی خدا باز گردند.

فطرت سالم یکی از منابع فراگیری

منبع اخیر فطرت سالمی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است، بنابراین همه مردم بر ایمان درست سرشته شده‌اند، چنان‌که پیامبر ﷺ می‌فرماید: (هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید، آنگاه پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا مسیحی یا مجوسی می‌کنند) و فطرت در اینجا یعنی اسلام، از این‌رو اگر کودک را به فطرتش رها کنند از مومنان مسلمان خواهد بود، اما اگر کسانی باشند که او را تحت تاثیر خود قرار دهند، آنگاه

همان‌طور که رسول اکرم ﷺ خبر داده پدر و مادرش او را یهودیس یا مجوسی خواهند ساخت، و این قضیه خیلی مهم است؛ چون خداوند سرشت بندگان خود را به گونه‌ای قرار داده که چیزهای را با ساده‌ترین دلایل می‌فهمند، باده‌نشین بر اساس دلایل فطرت به وجود خداوند متعال استدلال می‌کند، چون فطرت دلالت می‌کند که این جهان هستی باید آفریننده‌ای داشته باشد، و سرگین شتر بر وجود شتر دلالت می‌کند، و رد پا نشانه آن است که کسی از آن جا رفته است، زمین و امواج و آسمان آیا بر خداوند حکیم آگاه دلالت نمی‌کند؟! فطرت دلالت می‌کند که انسان پروردگارش را بالا بجوید، و هرگاه انسان درکاری از کاره دست نیاز به سوی خدا دراز کند چشم به آسمان می‌دوزد، و این فطرتی است که خداوند بندگان خود را بر آن سرشته است، و بلکه فطرت بر توحید الوهیت دلالت می‌کند؛ چون انسان وقتی باور داشته باشد که خداوند آفریننده یکتاست و تنها اوست که روزی می‌دهد، و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند، و همه کارها به او باز می‌گردد، و همه چیز فقط در دست اوست، هرگاه انسان به این امور باور داشته باشد باید به این نتیجه برسد که این معبود آفریننده روزی‌دهنده، زنده‌کننده و میراننده باید فقط او عبادت شود و شریکی با او قرار داده نشود، و محبت و توکل و کرنش و هراس فقط از او و برابو باشد...

و دیگر عبادت‌ها باید فقط برای الله متعال انجام شود، پس چگونه انسانی که نمی‌تواند برای خود سود و زیانی بیاورد به صورت عبادی مورد محبت قرار می‌گیرد و بر او توکل می‌شود، و این قضایای فطری بر آنچه قرآن و سنت آورده دلالت می‌کنند، از این‌رو فطرت و عقل سالم آنچه را که در قرآن و سنت پیامبر ﷺ آمده تائید می‌کند، و امکان ندارد که در قرآن و سنت چیزی بیاید تا که با این خرده‌های صریح و فطرت‌های سالم مخالف و متضاد باشد.

روش اهل سنت و الجماعت در عقاید برآمده از قرآن و سنت است

بعد از این ارائه گذار و سریع منابع فراگیری عقیده، به قضیه اعتقادی دیگری می‌پردازیم که مرتبط با آن است، و آن این است که شیوه و روش اهل سنت و الجماعت در عقاید باید برآمده از قرآن و سنت باشد که امور خبری می‌باشند و ایمان به آن و عمل در پرتو آن واجب است، و همچنین استدلال شرعی بر احکام شرعی باید مبتنی بر شیوه واضح و روشنی باشد، و نباید کسی بگوید که فروع هستند، می‌گوئیم حتی اگر فروع باشند باید شیوه استدلال بر آن مطابق روش سلف صالح باشد، و استدلال شرعی در مورد احکام فرعی نیست بلکه اصولی است، پس وقتی قضایایی می‌آید که به عبادت و یابه مر معاملات یا به امور زندگی ما مرتبط است، حکمی که خداوند در مورد آن بر ما واجب کرده است را چگونه استنباط کنیم؟

باید روشی شرعی وجود داشته باشد که سلف در پیش گرفته‌اند، و هیچ کسی حق ندارد از آن منحرف شود، و این همن قضیه و جوب داور قرار دادن قرآن و سنت رسول خدا ﷺ است، و داور قرار دادن شریعت اسلامی امری فرعی نیست و بلکه امری اصولی است، بنابراین وقتی می‌گوئیم روش و منهج سلف صالح در عقاید معنایش این نیست که فقط آنچه متعلق به ایمان به خدا و ایمان به اسماء و صفات خدا یا ایمان به پیامبر ﷺ مدنظر باشد، بلکه روش استدلال شرعی با آن پیوند ریشه‌ای دارد، چون همه مردم باید به هنگام اختلاف به قرآن و سنت پیامبر ﷺ مراجعه کنند، و خداوند متعال در آیات متعددی این را بیان کرده، چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]. «کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرند».

و در آیه دوم می‌گوید: ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ۴۵]. «حکم نکنند، ستمکارند».

و در آیه سوم می‌گوید: ﴿وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۷]. «اهل انجیل باید مطابق احکامی حکم کنند که الله در آن نازل نموده است. و کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نمی‌کنند، فاسق و بدکارند».

و می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيهِ أُنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]. «خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آنکه تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند».

و در کشورهای اسلامی گاهی فراخوان‌هایی علنی و گاهی پنهانی برای داور قرار ندادن شریعت خدا انجام می‌شود، و در بعضی از کشورها این قضیه به صورت علنی طرح می‌شود که آیا شریعت منبع اساسی است یا یکی از منابع می‌باشد؟ و در بعضی از کشورها این سکولاریست‌ها و غیره جرأت چنین طرح آشکاری را ندارند. از این‌رو به دنبال طرح‌ها مخفیانه دیگر می‌روند، و در این راستا از وسیله‌های مختلفی استفاده می‌کنند، و قبلاً گفتیم که یکی از وسیله‌هایی که در راستای این هدف استفاده می‌کنند این است که می‌گویند باید به قرآن و سنت بدون فهم سلف صالح مراجعه کرد، و این یعنی بازگشتی نو، با وضعیتی جدید، و ارائه‌ای جدید و شاید هم به ارائه دید جدیدی بیانجامد.

و از جمله راه‌هایی که برای هدف خود استفاده می‌کنند این است که ادعا می‌کنند که استنباط احکام شرعی مختص علمای مجتهد نیست، و بلکه همه مردم یا هر کسی که می‌خواهد بیندیشد و از قرآن و سنت

پیامبر ﷺ استنباط کند می‌توانند دست به چنین کاری بزنند، و علمای مجتهد و جاهلان و کسانی که دانشی در مورد کتاب و سنت پیامبر ﷺ ندارند همه می‌توانند استنباط کنند، و این درآمد خطرناکی است، چون این یعنی حکم شرعی و تطبیق آن و فتوا دادن به آن آنگونه در تاریخ اسلام و امت اسلامی مختص گروه علمای مجتهد بوده، نخواهد بود و از اینه به دیگران منتقل می‌شود، و آن جاست که هرج و مرج بی‌پایانی پدید خواهد آمد.

و همچنین بعضی از این‌ها شیوه دیگری دارند که شبیه شیوه کسانی است که به دنبال رخصت‌ها و آسانی‌ها هستند، این‌ها می‌گویند در هر مسئله‌ای علما اقوال زیادی دارند و ما می‌توانیم به هر قولی که بخواهیم تمسک بجوئیم، و اگر شما مسئله‌ای را طرح کنی، به شما می‌گوید: فلانی در این مورد چنین گفته... و فلانه چنین گفته... و فلانی چنین گفته... و ما به هر نظری از نظرها تمسک بجوئیم درست است، چون نظر بعضی از علماست، این یعنی انسان دنبال مسائل شاذ و اقوال شاذ علما و اقوال مرجوحی که مخالف دلیل صحیح است، برود؛ به بهانه اینکه نظریه بعضی از علما می‌باشد، و این قضایا و مسایل به اصول مبدل شوند، و این روش بسیار خطرناکی است، چون انسان باید بر دلیل اعتماد کند، و هرگاه دو قول یافت یا دو قول به او ارائه شد باید از دلیل هر یک بپرسد و به دنبال دلیل باشد، و اگر فردی عامی بود از عالمی از علما که معتمدتر و به قرآن و سنت آگاه‌تر باشد تقلید کند، اما اینکه قضیه برای هر کسی که می‌خواهد رها شود تا خود فتوا دهد و بگوید و هر مسئله‌ای که در کتاب‌ها یافت می‌شود مورد اعتماد قرار گیرد و به آن عمل شود، می‌گوئیم نه، بلکه روش درست رفتن به دنبال دلیل است، و ترجیح اقوال علما در پرتو اصولی است که علمای سلف مقرر کرده‌اند.

مهم این است که سکولاریست‌ها و پیروانش می‌خواهند از درون شریعت الهی را نابود کنند، و می‌خواهند در نهایت قضایا را به گونه‌ای که طرح دموکراتیک می‌نامند برای مردم مطرح کنند، و آنگاه گفته شود: نظر شما در فلن قضیه چیست؟ رأی‌گیری کنید! و آنگاه ما مردم را جمع می‌کنیم و رأی‌گیری می‌کنیم اگر پنجاه و پنج درصد یا شصت درصد به نظریه دیگری رأی دادند همان را انتخاب می‌کنیم حتی اگر با دلیل و شریعت مخالف باشد...

در صورتی که روش درست در این مورد این است که به هنگام اختلاف امور به قرآن و سنت برگردانده شود، و با ارجاع قضایا به علمای مجتهد عامل کار ارجاع به قرآن و سنت تحقق می‌یابد، و به آرای و دیدگاه‌ها مردم جاهل و عوام ارجاع نمی‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته در توضیح ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. «و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید».

می‌گوید: و در این آیات انواعی از درس‌ها و عبرت‌هاست که بیانگر این است که هر کسی غیر از قرآن و سنت را داور قرار دهد گمراه و منافق است گرچه ادعا کند که می‌خواهد کار درستی انجام دهد.

و شیخ الاسلام در اینجا به سخن منافقان اشاره می‌کند که ﴿ثُمَّ جَاءَكُمْ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا﴾ [النساء: ۶۲]. «نزدت می‌آیند و به الله سوگند یاد می‌کنند که قصدی جز نیکی و ایجاد سازش نداشته‌ایم».

و اگر از کسانی که اهل سیاست‌های ستگرانه‌ای هستند که مخلف قرآن و سنت است بپرسی، می‌گویند: سیاست و امور درست نمی‌شود مگر با این چیز، حتی اگر آن چیز مخالف قرآن خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

شیخ الاسلام می‌گوید: گرچه ادعا کند که می‌خواهد بین دلایل شرعی و بین آنچه از بعضی از طاغوتیان مشرک و اهل کتاب فرا گرفته‌اند و آن را عقلیات می‌نامند، هم‌آهنگی ایجاد کند.

از این‌رو علمای اسلام رحمهم الله بیان کرده‌اند که هر کسی که می‌خواهد در مسند قضاوت و افتاء قرار بگیرد باید دارای چند صفت باشد، که برخی عبارتند از: اسلام، تکلیف، عدالت، سپس گفته‌اند از اهل اجتهاد باشد و اجتهاد شامل چند چیز است که عبارتند از:

۱- علم به قرآن و سنت و احکامی که متعلق به آن است، تشخیص ناسخ و منسوخ قرآن، و تشخیص ناسخ و منسوخ حدیث، و تشخیص حدیث صحیح و ضعیف... تا آخر.

۲- دانست زبان عربی.

۳- آگاهی از اصول فقه که از اصول استدلال است، تا مفتی براساس اصل مقرر شده‌ای فتوا بدهد نه بر ادعا، و نه براساس آرای عقلی محض.

و همچنین صفاتی برای کسانی که در مسند قضاوت و افتاء قرار می‌گیرند بیان کرده‌اند که برخی عبارتند از: اینکه نیت او نیک باشد و هدفش بیان احکام خدا برای مردم، و از کسانی نباشد که شریعت الهی را تبدیل می‌کنند، و باید در علم شرعی ماهر باشد و آن را خوب فرا گرفته باشد. و باید رفتنار و اخلاق مردم و عادت و انحرافات و مقاصد آن‌ها را بداند، تا از روی آگاهی فتوا بدهد، و باید بردار و شکیب‌ا باشد و در صادر کردن احکام شتاب نرزد، و این موارد قضایای بسیاری مهمی است.

و باید دانست که افتاء بر چند نوع است:

نوع اول: افتاء خالی از اجتهاد، و این از باب اخبار خالص است، به این‌صورت که از عالم سوالی پرسیده شود و او براساس آنچه از قرآن و سنت

می‌داند پاسخ دهد، به عنوان مثال سوال‌کننده از او بپرسد و به او بگوید: بزرگترین آیه در کتاب خدا چیست؟ و عالم بگوید: آیه کرسی، چون پیامبر ﷺ گفته است.

دوم: فتوایی که همراه با اجتهاد باشد، یعنی عالم برای استنباط حکم شرعی اجتهاد کند، و این نیز به دو نوع است:

نوع اول: آنچه علم اصول فقه نامیده می‌شود یعنی احکام شرعی با قرآن و سنت و اجماع معلوم و مشخص‌اند، و مجتهد آن احکام را بر این واقعه تطبیق می‌دهد، در این صورت مفتی باید این وضعیت و حالت را بداند و آنگاه این حکم را بر آن تطبیق دهد، و این در مورد اموری است که قرآن و سنت به روشنی بر آن دلالت می‌کند، و وظیفه مفتی این است که واقعه ر درست بفهمد تا حکم را بر آن تطبیق دهد.

نوع دوم: از انواع اجتهاد این اسشت که حکم شرعی که مجتهد برای این واقعه می‌خواهد برایش معلوم و روشن نیست، بنابراین نیازمند است ت در دله جستجو کند و اجتهاد نماید تا حکم را استخراج کند، و بعد از آن حکم را بر آن واقعه اعمال کند، و همان‌طورکه می‌دانید علما برای مفتی دو شرط اساسی مقرر داشته‌اند، یکی شناخت احکام شرعی و این قضیه اجتهادی است همان‌طورکه به آن اشاره کردیم.

دوم: فهمیدن آنچه روی داده و شناخت کامل واقعه‌ای که روی داده است، تا فتوای و حکم او براساس تصور روشنی انجام شود، پس اول باید حکم شرعی متصور باشد و در مرحله دوم باید واقعه و رویداد درست فهمیده شود. بعد از آن مرحله اجرای عملی می‌آید که سومین مرحله مار است، بنابراین کسانی که می‌خواهند مردم را از عقیده شریعت با چنین راهکارهایی منحرف کنند، و می‌خواهند کارها به اهل آن ارجاع نشود و افراد عامی غیرمجتهد و غیرعالم به آن پردازند، فاقد شرایطی هستند که ذکر

کردیم، و آنچه در پیش گرفته‌اند راه و روش اشتباهی است که باید متوجه آن باشیم، و سکولاریست‌ها و غیره همین روش را در پیش گرفته‌اند، تا قضیه برداشت نصوص قرآن و سنت را برای همه آزاد بگذارند و هرکس هر چه می‌خواهد در مورد آن بگوید و به دلخواه خود فتوا بدهد، و قطعاً اگر چنین باشد اوضاع و امور به آرزا و دیدگاه‌هایی مبدل می‌شود که از شریعت دور خواهند بود، و حال آنکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹]. «و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و رستاخیز ایمان دارید».

دوستان و برادران! این بود خلاصه منهج سلف رحمهم الله در منابع فراگیری، و این بود شیوه آن‌ها در مورد شیوه استدلال احکام شرعی. از خداوند مکتعال مسئلت می‌نمایم که به ما بینش دینی عطا کند و ما را در راستای آنچه مورد پسند اوست توفیق دهد و ما را از خطای و لغزش‌ها مصون بدارد و گناهن ما را بیامزد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد واله و صحبه وسلم

پرسش‌ها

ضوابط گفتگو درباره مسائل عقیدتی

سوال: ما معتقدیم در مورد مسائل اصولی جایی برای گفتگو و مناقشه نیست، اما بعضی از سکولاریست‌ها می‌گویند: باید در مورد آن مناقشه و بحث شود.

و از این استدلال می‌کنند که علمای سلف همچون ابن تیمیه و غیره رحمهم الله تعالی در مورد آن مناظره می‌کرده‌اند، لطفاً راهنمایی کنید؟

پاسخ: گفتگو انواع مختلفی دارد، نوع اول گفتگویی است که بین علما انجام می‌شود، و این قضیه فکر می‌کنم روشن است، که علمای مجتهد جمع می‌شود و با یکدیگر گفتگو می‌کنند و دلایل را مورد بررسی قرار می‌دهند، و اگر بر یک رأی اتفاق کنند که خوبه، وگرنه هر کسی رأی خود را براساس دلیل آن خواهد داشت، و در تاریخ اسلام بحث‌ها و سخنرانی‌های علمی بین علمای مسلمین انجام می‌شده است. نوع دوم: گفتگو و مناقشه با اهل باطل برای رد کردن افکار آنها، یعنی عالم و دعوتگر می‌آید تا با آنها مناقشه و گفتگو کند تا گمراهی‌اشان را بیان کند، و شیخ الاسلام ابن تیمیه همین کار را می‌کرد، و عبدالعزیز مکی کنانی نیز چنین نمود وقتی معتزله با او بحث و مناقشه کردند، و این گفتگو و مناقشه‌ای است که دعوتگر آن را انجام می‌دهد تا روشن کند که آنچه به آن دعوت می‌دهد حق است و بیان دارد که طرف مخالف منحرف است.

اما نوعی گفتگو و مناقشه هست که اهل باطل به آن فرا می‌خوانند، و هدفشان این است که ما قضایا و آنچه از مسلمات است را در معرض مناقشه

و گفتگی قرار دهیم، به عنوان مثل می‌گوید: چرا در این مورد مناقشه و گفتگو نکنیم که آیا به شریعت اسلامی استناد کنیم یا به آن استناد نورزیم؟ آیا استناد به شریعت اسلامی و اجرای آن قضیه‌ای است که درباره آن مناقشه شود؟!

آیا اعتماد و استناد به قرآن و سنت در مسائل عقیدتی قضیه‌ای است که باید در مورد آن گفتگو و مناقشه شود؟!

آیا باید ملحدان را در اعلام الحادشان باید تأیید کرد و موضوع ارتداد در فقه اسلامی را باید بست و بگوئیم هر کسی می‌خواهد کمونیست باشد، و این کارها را به خاطر گفتگو کنیم؟!

نه، این ممکن نیست، و کسانی که به گفتگو فرا می‌خوانند منظورشان گفتگوی شرعی که انواع آن را ذکر کردیم نیست، و بلکه آن‌ها گفتگویی می‌خواهند که بوسیله آن به هدفی برسند، به هدف رسیدن گفتگو یعنی چه؟ یعنی اینکه هدف من و هدف شما گفتگو است، از این رو شما ملزم به پذیرفتن نظریه من نیستی و من هم ملزم به پیروی از نظریه شما نیستم، فقط موضوع را مطرح می‌کنیم و در مورد آن گفتگو می‌کنیم، و هر کسی که آنچه می‌خواهد همان را می‌پذیرد. و این قضیه خطرناکی است، و معنایش این است که هر کسی هر چه می‌خواهد می‌تواند طرح کند و بگوید می‌خواهم گفتگو کنم، پس چنین مناقشه و گفتگویی با آن مناقشه و گفتگو شرعی متفاوت است، چون گفتگو طبق نظر این‌ها یعنی اینکه همه آرا و افکار آزادانه مورد مناقشه قرار گیرند، در صورتی که روش و راه سلف رحمهم الله این است که امور قطعی جایی برای گفتگو در آن نیست و هر کس با آن مخالفت ورزد مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.

فهم سکولاریست‌ها از نصوص

سوال: استاد بزرگوار! شما اشاره کردی که سکولاریست‌ها می‌خواهند به قرآن و سنت مراجعه کنند، اما می‌خواهند قرآن و سنت را آنگونه که می‌خواهند بفهمند، و مراجعه به قرآن و سنت براساس فهم سلف صالح را نمی‌پذیرند، آیا در این مورد صادق هستند؟ و آیا می‌شود برای تاویل نصوص از آن‌ها مثالی ارائه شود؟

پاسخ: اینکه صادق هستند یا نه، این را خداوند می‌داند، و ما فقط اندیشه آن‌ها را مورد محاکمه قرار می‌دهیم و می‌گوئیم این‌ها می‌خواهند با این کار شریعت اسلامی را ملغی کنند، و همان‌طور که می‌دانید اگر ما بیائیم و نصوص قرآن و سنت را بدون آنچه سلف بر آن اجماع کرده‌اند و فهمیده‌اند، مورد تمسک و بررسی قرار دهیم این کار به هرج و مرج بزرگی خواهد انجامید، و می‌دانید که گاهی انسان نصوص را می‌شنود و ممکن است از آن برداشتی کند و چیزی بفهمد، و صوفیان و باطنیه که وارد تاویل شدند قضیه همین بود که هر چه از قرآن و سنت می‌فهمیدند می‌گفتند فهم ما درست است، و شما هر چه از آن برداشت کردی و فهمیدی درست است،

و رافضی می‌آید و می‌گوید معنی فرموده الهی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾ [البقرة: ۶۷]. «الله به شما دستور می‌دهد (برای آشکار شدن راز قتل) گاوی ذبح کنید».

منظور از گاو عائشه رضی الله عنها است، آیا چنین برداشت و فهمی درست است؟! و صوفی می‌آید و آیه ﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ ﴿۱۷﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا تَزَكَّىٰ ﴿۱۸﴾ [النازعات: ۱۷-۱۸]. «آن‌گاه که پروردگارش، او را در وادی پاک (طوی) ندا داد... به سوی فرعون برو که او طغیان و سرکشی کرده است».

اینگونه تفسیر می‌کند که فرعون یعنی قلب شما، یعنی خداوند به موسی دستور نداد که به فرعون طاغوت و حاکم مصر این را بگوید.

پس این سخن که هر فهم و برداشتی از قرآن و سنت صحیح است، رهگذری است که سکولاریست‌ها می‌خواهند، ولی نصوص شرعی با فهم سلف مورد صیانت قرار گرفته‌اند، و سلف صالح در بهترین قرن‌ها می‌زیسته‌اند و آنان راه و روش رسول اکرم ﷺ را در پیش گرفته‌اند، پس ما وقتی از سلف سخن می‌گوئیم دو قضیه را مدنظر داریم، یکی موضوع منهج و راه و روش، یعنی هر کسی راه و روشی را در پیش بگیرد که رسول اکرم ﷺ و صحابه اش بر آن بوده‌اند از سلف است.

دوم: موضوع زمانی است، یعنی مردم قرن‌هایی که برتری آن بیان شده سلف نامیده می‌شوند، چون رسول اکرم ﷺ به خوب بودن و برتر بودن مردم آن قرون گواهی داده است.

و کسانی که بعد از آن‌ها آمده‌اند اما راه و روش آنان را در پیش گرفته‌اند نیز از سلف به شمار می‌آیند، و مرجع علما روش سلف و آنچه که در این برهه زمانی خجسته و برتر بوده، می‌باشد، برهه‌ای که رسول اکرم ﷺ در مورد آن می‌فرماید: (بهترین قرن‌ها قرن من است، و سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند، و سپس کسانی که بعد از آن‌ها خواهند آمد).

رابطه قیاس با منابع تشریح

سوال: لطفاً در مورد قیاس و ارتباط آن با منابع تشریح توضیح دهید، و همچنین بفرمائید آیا ولی امری که عالم نیست می‌تواند درباره مسئله‌ای حکم کند؟

پاسخ: قیاس را علما اینگونه تعریف کرده‌اند که قیاس یعنی الحاق فرع به اصلی به خاطر علت و سببی که در آن مشترک هستند، و قیاس همان طور که

قبلاً گفتیم به دو نوع است: جلی که تحقیق المناط نامیده می‌شود، و این محقق نمودن تطبیق و اجرای حکم شرعی است، یعنی وقتی خداوند متعال می‌گوید: ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً﴾ [النساء: ۹۲]. «فقط آزاد کردن یک برده‌ی مومن بر عهده‌ی قاتل است».

منظور از رقبه فردی است که شما می‌خواهی آزادش کنی، این را قیس جلی می‌نامند و هیچ کسی منکر آن نیست؛ چون هر کسی احکام را بر محل و مواضع آن باید اجرا کند.

نوع دوم: این است که شم مسئله‌ای را با مسئله‌ای دیگر ملحق کنید، به عنوان مثال می‌گوییم: شراب مست‌کننده و حرام است، و آنگاه وقتی می‌بینی که نبیذ مست‌کننده است آن را به شراب ملحق می‌کنی چون علت که مست‌کننده بودن است در آن یافت می‌شود، و در نهایت هر دو حکم حرمت می‌گیرند، و اینگونه فرع یعنی نبیذ را به اصل که شرب است ملحق کردی چون علت در هر دو یک چیز است و در نتیجه هر دو یک حکم دارند که حرمت است، در مورد حرمت نبیذ در قرآن و سنت نصی نیامده و عالم با قیاس به حرمت آن نتیجه‌گیری کرده است. اما مورد بخش و دم سوال که آیا حاکم می‌تواند طبق نظر خود حمن کند؟ می‌گوئیم هیچ حاکمی حق ندارد در مورد مسئله‌ای که از قرآن و سنت دلیلی دارد طبق نظریه خود حکم کند، و حکم و داوری از آن خدا و رسول است.

حکم کسی که وفات یافته و عقیده صحیح به او نرسیده است

سوال: حکم کسی که وفات یافته و عقیده صحیح یا اسلام به او نرسیده باشد، یا اگر رسیده نادرست به او رسیده چیست؟

پاسخ: کسانی که عقیده به آن‌ها نرسیده و در دوران جاهلیتی بوده‌اند که فترت نامیده می‌شود (فترت به فاصله بین پیامبران گفته می‌شود) حکم

این‌ها معروف است، و علما در مورد اهل فترت که شریعت به آن‌ها نرسیده اختلاف کرده‌اند و این اختلاف در مورد آخرت آنهاست، در دنیا به وضعیتی که داشته‌اند براساس آن در موردشان حکم می‌شود اگر بت پرست بوده‌اند مشرک می‌باشند و اگر دینی نداشته‌اند کافر شمرده می‌شوند، اما آیا در آخرت معذور خواهند بود؟ علما در این مورد اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند از اهل بهشت هستند و بعضی گفته‌اند جهنمی هستند، و بعضی آن‌ها را فاسق شمرده‌اند، و قول راجح این است که آن‌ها روز قیامت امتحان می‌شوند، همان‌طور که در حدیث آمده است، برایشان آتش افروخته می‌شود و امر می‌شوند که وارد آن شوند، هر کسی از خدا اطاعت کند وارد آن شد از اهل بهشت خواهد بود، و هر کسی نافرمانی کند از اهل دوزخ خواهد بود.

اما در مورد کسی که دین به صورت انحرافی به او رسیده است، این به تفصیل بیشتر نیاز دارد. چون کسی که دین به او رسیده اگر به صورت واقعی به او رسیده اما همراه با تحریف است، مانند سران ضلالت از قبیل یهود و نصارا و ملحدان و مشرکان، گرچه دین خدا به آن‌ها می‌رسد اما آن را تحریف می‌کنند و می‌گویند این دین درستی نیست، این دین به فلن چیز دستور می‌دهد... به فلن کار دستور می‌دهد... و پیروانشان را از پیروی دین متنفر و گریزان می‌کنند، اگر رسالت به این‌ها رسیده باشد و از آن اعراض کنند کافر به شمار می‌آیند.